

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

در سال ۱۳۸۳ رساله‌ای به نام «حقوق» از سوی ایشان منتشر شد که شش فصل داشت و در فصل «حقوق خداوند بر انسان» در صفحه ۳۸ به دعای حضرت ابراهیم در آیه ۱۲۶ سوره بقره اشاره کرده: همچنین در قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم (ع) می‌خوانیم که آن حضرت به خدای متعال عرض کرد: «رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر» پروردگار من! این سرزمین (مکه) را سرزمین امنی قرار ده و مردم آن را - آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند - از ثمرات آن بهره‌مند فرما.

اما خدای متعال در پاسخ تقاضای ابراهیم (ع) فرمود: «و من کفر فامتعه قليلاً ثم اضطره الی عذاب النار و بنس المصیر» (بقره: ۱۲۶) هر آن کس را که کافر شود (در این دنیای فانی و زودگذر از نعمت‌های خود) در زمان کوتاهی بهره‌مند سازم و سپس (در روز جزا) به عذاب آتش می‌کشانم، و چه بد سرانجامی است.

قید (قلیلاً) در آیه شریفه یا به معنای زمان کوتاه است، یعنی دنیا در برابر آخرت و یا به معنای نعمت‌های کم می‌باشد، یعنی نعمت‌های دنیوی در برابر نعمت‌های اخروی و در هر دو حالت اشاره به دنیای فانی و زودگذر است. در حقیقت ابراهیم (ع) از خدای متعال خواسته بود که فقط مؤمنان را از حقوق طبیعی بهره‌مند سازد، اما خداوند بهره‌مندی از مواهب طبیعی در دنیا را بر همه انسان‌ها - صرف‌نظر از ایمان و اعتقاد آنان - مقرر می‌فرماید و اندیشه برتری مؤمنان در بهره‌گیری از حقوق طبیعی در این جهان را مردود می‌شمارد.

از سویی اگر عقیده، منشأ حقوق برای انسان‌ها باشد، باید بر حسب شدت و ضعف عقاید حقه افراد، حقوق آنان نیز کم و زیاد و ضعیف و قوی گردد؛ در صورتی که به یقین چنین نیست و شدت و ضعف عقاید حقه انسان‌ها تنها منشأ کرامت معنوی و ارزشمند بودن آنان نزد خداوند خواهد بود.

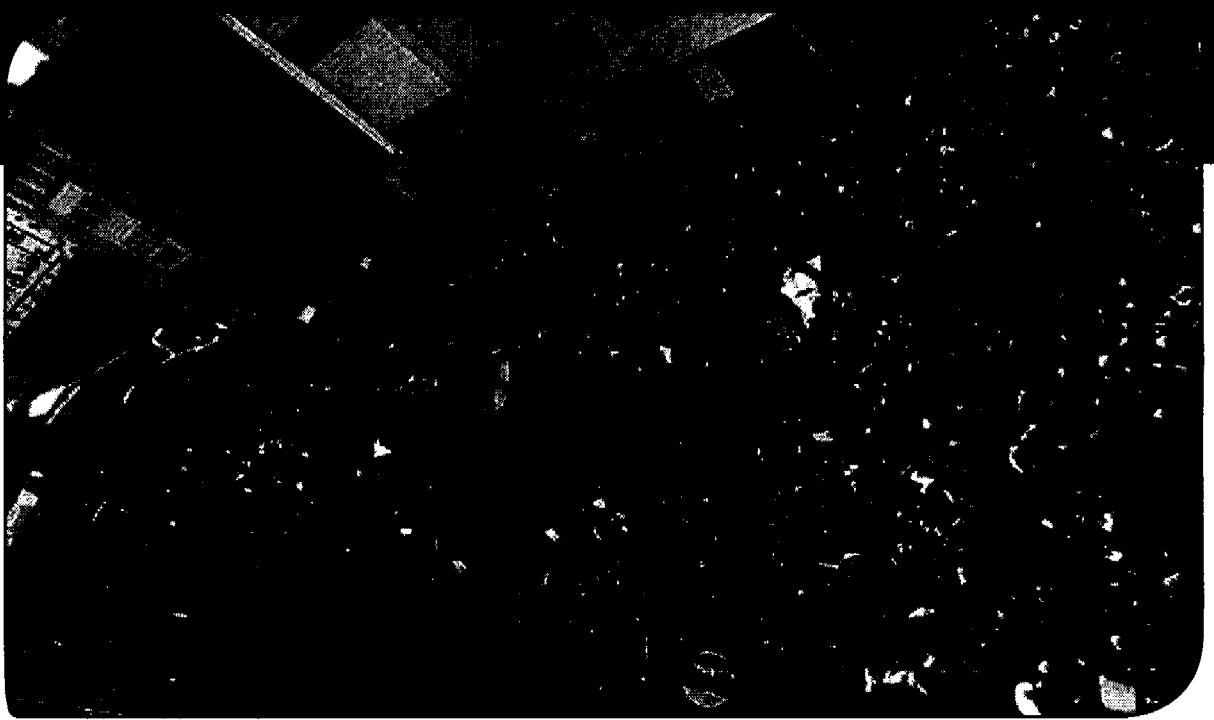
از طرف دیگر باید گفت: همین کرامت ذاتی انسان است که بنابر مکتب‌های مختلف حقوقی - اعم از مکتب‌های الهی و غیر الهی - زمینه پیدایش حقوق گوناگون برای افراد انسان‌ها می‌شود. منتهی الامر هر مکتبی مطابق جهان‌بینی خاص خود به انسان می‌نگرد و او را مورد تجزیه و تحلیل کامل یا ناقص قرار می‌دهد. همچنین در غرر الحکم حدیث ۴۷۸۰ آمده: «خداوند سبب‌حان حقوق بندگانش را مقدمه‌ای قرار داد برای حقوق خود؛ پس هر کس اقدام به ادای حقوق بندگان خدا نمود، در نهایت می‌تواند اقدام به ادای حقوق الهی نماید.»

آیت‌الله العظمی منتظری در این رساله می‌گویند: حق کرامت انسانی یکی از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است. بر همین اساس است که اسلام انسان را دارای مقام و ارزش والایی می‌داند. در تعلیمات دینی تنها انسان است که سروری موجودات زمین و آسمان برای او مطرح می‌باشد و در قرآن تصریح شده که روح خدا در او دمیده شده و او شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان و مقام خلیفه الهی قرار گرفته است.

رحلت فقیه عالیقدر، مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت‌الله العظمی منتظری راه جوامع اسلامی، حوزه‌های علمیه و یاران وفادار و خانواده ایشان تبریک و تسلیت می‌گوییم؛ تبریک از آن رو که ایشان عاقبت به خیر شدند، چرا که «مرد نکونام نمیرد هرگز» و در مدت عمر با برکتشان آثار علمی و اخلاقی زیادی را از خود به یادگار گذاشتند. در پرتو این آثار است که راهشان ادامه خواهد یافت، تسلیت از این بابت که نبود ایشان با خلافت‌ها در دین همراه است که به این زودی پرشدنی نیست، اما امید داریم از آنجا که اراده خدا بر اصل تکامل و شکوفایی قرار گرفته، وفاداران و شاگردان ایشان بتوانند این خلأ را به زودی پر کنند.

یکی از ویژگی‌های پایدار آیت‌الله العظمی منتظری منش و اخلاق ایشان بود که از بینش توحیدی‌شان سرچشمه می‌گرفت، به طوری که هرگز مراجعه‌کنندگان بویژه جوانان با ایشان دیدار می‌کردند آن چنان فضا سازی و هویت بخشی می‌کردند که همه جرأت می‌یافتند با آرامش در دل کرده و یا مطالبی را گزارش دهند، در حالی که برخی آن چنان با ابهت و برتری جویی برخورد می‌کردند که کلام در دل و زبانمان خشک می‌شد. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در میان روشنفکران، گزاره‌های بر سر زبان‌ها افتاد که: «اولاً اساساً قدرت در ذات خود سرکوبگر است و دوم این که اگر قدرت به مقوله دین نیز مسلح شود سرکوب مضاعف خواهیم داشت.» با محک زدن به تاریخ، این گزاره جواب درست نمی‌دهد، چرا که انسان‌های قدرتمندی چون محمد (ص) و علی (ع) یا افرادی چون گاندی بودند که از قدرت برای رفع موانع رشد استفاده کرده و دین، آنها را کنترل و محدود می‌کرد چرا که در ذات دین اگر اه و اجبار نیست. در تاریخ معاصرمان هم شخصیت‌های زیادی را می‌شناسیم که در اوج قدرت بودند و فریب قدرت را نخوردند. آیت‌الله العظمی منتظری نیز در اوج قدرت مغرور نبود و پس از کناره‌گیری نیز مایوس نشد و از حرکت باز نماند. ایشان طی زندگی پربرکت خود در راستای فقاقت نوآوری‌های زیادی داشت که شرح مفصلی می‌طلبید، اما آنچه به نظر مهمتر می‌آید مقوله «تفقه فی الدین» یعنی تفقه در ذات دین است. به اجمال می‌توان گفت ماسه نحلّه فهم، قرائت و فقاقت، داریم. برخی بر مبنای علوم قدیمه مانند صرف، نحو، عروض، منطق، اصول فقه و... آن چیزی که تفقه در علوم قدیم نامیده می‌شود فقاقت می‌کنند که در این راستا قرآن مهجور مانده و جزء آموزش‌های رسمی نبوده است. برخی نیز دوران رنسانس و نوزایی علوم را مینا گرفته و فقاقت، فهم و قرائت خود را بر دستاوردهای علمی پایه‌گذاری می‌کنند که در واقع دین بر روی دستاوردهای علمی مواج می‌شود؛ دستاوردهای علمی ای که در اوج خود یعنی اصل و قانون - که کاخ علم است چند بار فرو ریخته شده است.

این نحلّه فکری، تفقه در علوم جدید نامیده می‌شود. اما نحلّه سوم تفقه در ذات دین است، یعنی تفقه در توحید، معاد، نبوت و... و به عبارتی تفقه در مبانی و ذات قرآن که در آموزش‌های جاری دلیل اول هم نامیده می‌شود. برای نمونه



همچنین در قرآن کریم آمده است: «همانا ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را بر دریا و خشکی مسلط نمودیم و از چیزهای پاک روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم.» (اسرا: ۷۰)

و نیز: «فتبارک الله احسن الخالقین» (مؤمنون: ۱۴)

دلیل خواهد بود. برای تفصیل بیشتر به روایات باب «حسن الخلق» و باب «حسن البشر» کتاب کافی مراجعه شود. (ج ۲، ص ۹۹۱۰۴)

در این آیه شریفه پس از اشاره به مراحل تکون و رشد جنین و دمیده شدن روح در آن خداوند از خود به عنوان «احسن الخالقین» نام برده و خلق چنین موجودی به نام انسان را به خود تبریک گفته است. بدیهی است صفت «احسن الخالقین» برای خداوند متناسب با صفت «احسن المخلوقین» برای انسان خواهد بود و نیز تبریک خداوند جز با کرامت ذاتی انسان سازگار نخواهد بود.

۲. روایاتی که دلالت بر مدارا با مردم می کند بدون این که دلالتی بر تفاوت بین مسلمان و غیر مسلمان داشته باشند در بعضی از این روایات مدارا با مردم نصف ایمان شمرده شده است و در بعضی از آنها آمده: «خداوند به حضرت موسی (ع) خطاب کرد و گفت: سر خود را در دل مخفی نما و در ظاهر حتی با دشمن من و دشمن خودت مدارا کن...»

جابر بن عبدالله نقل می کند: «جنازه بک یهودی را از کنار ما عبور می دادند، ما جلوس کردیم اما پیامبر (ص) به احترام جنازه قیام کردند. به پیامبر عرض کردیم آن جنازه از آن یک یهودی بود؛ حضرت فرمودند: هنگامی که جنازه ای را مشاهده کردید قیام نمایید.» همچنین نقل شده که جمعی از اصحاب در منطقه ای وقتی جنازه ای عبور داده شده به احترام آن قیام کردند، در مقابل به آنها گفته شد: جنازه از آن اهل ذمه است. اصحاب در جواب گفتند: چنین ماجراجویی برای ما هم پیش آمد و پیامبر در مقابل جنازه قیام کردند و وقتی با اعتراض رو به رو شدند فرمودند: «آیا او یک انسان نیست؟»

این روایات نیز به طریق اولی دلالت بر قبح هتک حرمت مردم و حتی دشمنان حق می کند و قهراً کرامت ذاتی هر انسانی از آنها به دست می آید. به روایات همین باب در کتاب کافی مراجعه شود. (ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۸)

حضرت امیر (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر در مورد حقوق مردم و برخورد با آنان فرموده اند: «... فانهم صنفان: اما لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق...» (نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳) «همانا مردم دو صنف می باشند: یا برادران دینی و یا هموعان تو می باشند.» آن حضرت اخوت در دین یعنی عقیده را در عرض و مساوی با انسانیت و همنوع بودن دانسته و هیچ ترجیحی از نظر حقوق برای صرف عقیده قائل نشده اند. علاوه بر آنچه ذکر شد می توان برای اثبات حرمت و کرامت ذاتی انسان بدون ملاحظه عقیده و فکر او به چند دسته از روایات تمسک نمود:

۳. روایاتی که به طور مطلق دلالت می کند بر محبت نمودن و دوستی با مردم، این گونه روایات هم از پیامبر (ص) و هم از ائمه معصومین (ع) نقل شده است. پس نمی توان گفت مقصود از «ناس» فقط اهل سنت می باشند، زیرا در زمان پیامبر (ص) اهل سنت به معنای کنونی مطرح نبوده است. دلالت این گونه روایات بر کرامت ذاتی مردم از جهت انسانیت آنان واضح است، به روایات این باب در کتاب کافی مراجعه شود. (کافی، ج ۲، ص ۶۴۲ و ۶۴۳)

۱- روایاتی که به طور مطلق دلالت می کند بر توصیه به حسن البشر بر خورد خوب و حسن خلق با تمام مردم دنیا، اعم از مسلمان و غیر مسلمان (لجميع العالم)، بدیهی است که هنگامی که حسن بشر و حسن خلق با تمام مردم، مطلوب شارع باشد، به طریق اولی؛ هتک حرمت آنان نیز مطلقاً مذموم و مغرب عنه شارع خواهد بود و قهراً بر کرامت ذاتی هر انسانی از جهت انسانیت

۴. روایاتی که دلالت می کند بر مطلوبیت و مدح سلام کردن بر یهود و نصارا و دعاه آنان؛ از جمله: در روایتی از امام رضا (ع) نقل شده است که از امام صادق (ع) سؤال شد چگونه به یهودی و نصرانی دعا کنیم؟ فرمودند: «بگوید خدا برای تو مبارک نماید دنیا را» در این زمینه نیز به کافی، کتاب العشره مراجعه شود. (ج ۲، ص ۶۴۸-۶۵۰)

از این روایات نیز به خوبی میفوضیت هتک حرمت غیر مسلمانان و حرمت و کرامت همه انسان هافهمیده می شود.

آیت الله العظمی منتظری در صفحه ۱۳۶ این رساله آورده: خداوند چنان لیاقت و استعدادی به او عطا نموده که در اثر حرکت جوهری پس از طی مراحل نباتی و حیوانی و نیل به مرحله انسانیت می تواند با قدرت علم و عمل در قوس صعود به مرحله کون جامعه و بالاترین و شریف ترین عوالم هستی، یعنی عالم عقول مجرده برسد؛ که نمونه بارز آن انسان های کامل همچون پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) می باشند. جایی که بنابر آموزه های دینی هیچ فرشته و ملک مقرب به آن نمی رسد و چنین موجودی با چنین لیاقت و استعدادی قهار دارای کرامت ذاتی و شرافت خواهد بود.

بنابر این همه انسان‌ها صرف نظر از دین و مذهب و اعتقادات و اعمال و رفتار، دارای کرامت ذاتی هستند؛ هر چند انسان با تقوا در نزد خداوند دارای فضیلت و کرامتی بیشتر است و در حقیقت هر انسانی دارای کرامت ذاتی است، اما انسان با تقوا علاوه بر کرامت ذاتی دارای کرامت ارزشی که با اکتساب به دست می‌آید نیز می‌باشد: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (حجرات: ۱۳) «با ارزش‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما هستند»، ولی این کرامت ارزشی هیچ تأثیری در حقوق اجتماعی ندارد و در حقوق اجتماعی، همه انسان‌ها صرف نظر از درجه ایمان و تقوای آنها از این گونه حقوق بهره‌مند هستند.

لازم به ذکر است کرامت ذاتی انسان که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، نمی‌تواند بدون حقوق ذاتی برای حقیقت انسان بدون ملاحظه عقیده او تصور شود؛ زیرا کرامت نوعی ارزش دادن و ترجیح انسان از جهت انسانیت است و این معنا مستلزم آن است که انسان دارای حقوق فطری، طبیعی و اجتماعی از قبیل حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان و نظایر آن باشد. بر همین اساس نمی‌توان صرف داشتن عقیده خاص را اگر چه حق باشد دلیل بر امتیازدهی در اعطای حقوق اجتماعی و شهر وندی دانست.

همچنین در صفحه ۵۰ رساله از آنجا که عقل و تفکر جوهر اصلی انسان می‌باشد، آزادی اندیشه و بیان از حقوق مسلم همه انسان‌هاست و همه حق دارند که در مسائل مختلف اعتقادی، سیاسی و اجتماعی آزادانه بیندیشند و حاصل تفکر و اندیشه خود را بیان نمایند؛ و می‌توان گفت آزادی اندیشه و بیان از مهمترین حقوقی است که هر انسانی دارد و تجاوز به این حق و سلب آن ستمی بزرگ بر انسان‌ها می‌باشد؛ آیه شریفه: «خلق الانسان علمه الیابن» انسان را آفرید و بیان را به او آموخت. نیز به اهمیت بیان اشاره دارد. امام صادق (ع) حتی با منکران خدا و بی‌دینان نظیر عبدالملک مصری، ابن مقفع، ابن ابی العوجاء و دیصانی در مسجد الحرام یعنی مهمترین مرکز عبادی و اعتقادی اسلام بیعت آزاد داشتند و آنان نظریات و افکار و اندیشه‌های الهادی خود را با استدلال بدون هیچ گونه ترس و منعی با آن حضرت مطرح می‌کردند. البته هتک حیثیت افراد و تعرض به حقوق دیگران و توهین به مقدسات آنان به هیچ وجه تحت مقوله آزادی بیان قرار ندارد و جایز نیست. در حقیقت تعبیر به آزادی اندیشه یا تغییر آن نوعی مسامحه در تعبیر

است؛ زیرا پیدایش هر عقیده و استمرار آن معلول شرایط خاص ذهنی است که از اختیار انسان خارج می‌باشد. آنچه اختیاری انسان است - و انسان نسبت به آن آزاد است - مقدمات آن می‌باشد؛ نظیر تحقیق، مطالعه و تلاش فکری در راه رسیدن به آنچه حق است. از این رو تحمیل هر عقیده‌ای به دیگری، نه امکان دارد و نه صحیح خواهد بود و هر انسانی بالفطره در پیدانمودن هر اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه نخواهد بود. آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین...»

چه در مقام خبر از واقع خارجی باشد، یا انشاء نهی از اکراه با توجه به شأن نزول آن - قطعاً شامل امور اعتقادی دین نیز می‌باشد. در رابطه با آیه فوق دو نکته یادآوری می‌شود: الف - این که شأن نزول آیه بنا بر نقل تفاسیر و از جمله المیزان، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ و المنار، ج ۳، ص ۳۷ و الدر المنثور در تفسیر آیه فوق مربوط به امر اعتقادی و نفی اکراه و اجبار نسبت به آن بوده است هر چند می‌توان از آیه شریفه نفی اکراه نسبت به امور غیر اعتقادی را نیز استفاده نمود. ب - چنان که بعضی توهّم نموده‌اند آیه فوق توسط آیات جهاد و قتال با مشرکین نسخ نشده است، زیرا اولاً جنگ‌های پیامبر (ص) معمولاً جنبه تدافعی داشته است و تازمانی که از ناحیه مشرکین و کفار، تجاوز و تهدیدی جدی متوجه کیان توحید و عدالت و حقوق مسلمانان نمی‌شد، پیامبر (ص) شروع جهاد و قتال با دشمنان متجاوز را مجاز نمی‌دانستند. ثانیاً لحن آیه فوق با توجه به تعلیل آن به جمله «قد تبین الرشد من الغی» (همانا رشد و حق از باطل و غی جدا و متمایز شده است) قابل نسخ نخواهد بود، زیرا تمایز حق از باطل در اسلام امری دائمی و غیر قابل زوال و نسخ می‌باشد.

همچنین هر انسانی حق دارد عقیده خود را صحیح یا غلط بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین نماید و یا مورد تحریف و افترا قرار دهد، اما صرف بازگشت یا تغییر دین و اندیشه اگر از روی عناد یا حق مستلزم عناوین جزایی و کیفری نباشد خود مستقلاً نمی‌تواند مجازات کیفری دنیوی در پی داشته باشد. بنابر این مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن و یا ابراز آن و یا اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر، حق هر انسانی است و با هیچ یک از عناوین کیفری نظیر ارتداد، افساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست.

